

روش‌های استدلال امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر خلافت بلافصل خویش بر پایه شرح نهج البلاغه آیت‌الله مکارم شیرازی

علی اصغر زکوی^۱

محمد ملایی ایولی^۲

چکیده

مسئله خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جمله مسائل کلامی مناقشه‌انگیز بین اهل سنت و اهل تشیع بوده و هست. بررسی منطقی و منصفانه جهت حل مسئله می‌تواند راه صواب را فراروی جویندگان حقیقت قرار دهد. هدف این نوشتار، بازشناسی و تبیین روش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام بر امامت و خلافت بلافصل خویش بر پایه شرح نهج البلاغه آیت‌الله مکارم شیرازی است. پرسش اصلی تحقیق آن است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه، با عنایت به شرح آیت‌الله مکارم شیرازی، با چه روش‌هایی و چگونه به دفاع از امامت و خلافت بلافصل خویش استدلال فرمود؟

این مقاله به روش بررسی متون و تحلیل محتوا تهیه شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم با روش ارائه استدلال منطقی از نوع شکل دوم و هم از روش معرفی صریح خود به عنوان امام، اثبات کردند که تنها او شایسته امامت و خلافت بلافصل پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: اهل بیت علیهم السلام، علی علیه السلام، خلافت، نهج البلاغه، شرح مکارم شیرازی.

۱. دانشیار فلسفه، دانشگاه علوم پزشکی مازندران، گروه معارف اسلامی، ساری، ایران.

Email: a.zakavi2009@gmail.com

۲. دکترای فلسفه و کلام اسلامی، مدرس دانشگاه علوم پزشکی مازندران، گروه معارف اسلامی، ساری، ایران.

Email: m.mollai20@gmail.com

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۰

دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۸

مقدمه

۱. بیان مسئله

مسئله خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جمله مسائل کلامی چالشی بین اهل سنت و اهل تشیع بوده و هست و آثار فراوانی در اثبات و یا رد آن از سوی فریقین تولید شده است. اهمیت تبیین مسئله و اثبات خلافت بلافصل آن حضرت علیه السلام در این نکته نهفته است که بررسی منطقی و منصفانه جهت حل مسئله، آن هم از بیانات حضرتش در نهج البلاغه، می‌تواند راه صواب را فراروی جویندگان حقیقت قرار دهد. هدف این نوشتار بازشناسی و تبیین احتجاجات خود آن حضرت علیه السلام بر امامت و خلافت بلافصل خویش بر پایه شرح نهج البلاغه آیت الله مکارم شیرازی (پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام) است.

پرسش اصلی تحقیق آن است که آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه، به دفاع از خلافت بلافصل خویش و اثبات حقانیت خود استدلال فرمود یا خیر؟ چگونه و با کدام شیوه؟

۲. پیشینه پژوهش

آثار قابل توجهی در اثبات ولایت و خلافت بلافصل علی علیه السلام در قالب کتاب‌ها و مقالات پژوهشی تولید شده است. در رأس همه آن‌ها می‌توان از موارد زیر نام برد:

الاحتجاج (طبرسی، ۱۴۰۳ق)، کمال الدین و تمام النعمه (ابن بابویه، ۱۳۸۲ش)، الغدير (امینی، ۱۳۶۲ش)، شبهای پیشاور (سلطان الواعظین شیرازی، ۱۳۹۵ش)، سیری در نهج البلاغه علی علیه السلام (مرتضی مطهری، ۱۳۹۴ش) و... به طور تقریبی در تمامی آثار کلامی شیعه مباحث مبسوطی در خصوص اثبات علمیت و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به سایر خلفا، اثبات ولایت و امامت، اثبات انتصاب به خلافت بلافصل با عنایت به واقعیات تاریخی و مستندات حدیثی انجام شده است؛ اما آیت الله مکارم شیرازی به عنوان یک فقیه، متلکم، مفسر قرآن و شارح نهج البلاغه با بیان زمینه‌های تاریخی صدور خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار علی علیه السلام، با تکیه بر کلام خود آن حضرت در نهج البلاغه، به تفسیر سخنان ایشان پرداخت و نگارندگان با بهره‌گیری از آن، کوشیدند نشان دهند که آن حضرت، چگونه به دو روش مختلف به اثبات امامت و خلافت بلافصل خود استدلال فرموده‌اند. فرضیه اولیه این است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم به روش استدلال منطقی از نوع شکل دوم، و هم به روش معرفی صریح خود به عنوان امام، اثبات کرده‌اند که تنها او شایسته امامت و خلافت بلافصل پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند.

۳. ضرورت و روش پژوهش

این مقاله به روش تحلیل محتوا تهیه شده است. با مراجعه به نهج البلاغه و شرح آیت الله

مکارم شیرازی بر آن و برخی منابع مرتبط، داده‌های متناسب با سؤال اصلی تحقیق جمع‌آوری و سپس با تنظیم منطقی آن‌ها و بحث پیرامون آن، فرضیه تحقیق به اثبات خواهد رسید.

یافته‌ها و بحث

* روش اول امام علیه السلام در اثبات امامت و خلافت بلافصل خویش، استدلال در قالب شکل دوم از اشکال منطقی است که:

شایستگی امامت بر جامعه، مخصوص اهل بیت علیهم السلام (به دلیل ویژگی‌های منحصر به فرد) است (صغری)؛

علی علیه السلام مصداق اهل بیت علیهم السلام است (کبری)؛

پس آن حضرت شایستگی امامت بر جامعه را دارد (نتیجه).

در صورتی که صغری و کبری استدلال اثبات شود، نتیجه هم ضروری و ثابت خواهد بود.

* روش دوم، تصریح بر امامت خویش است و در جای خود در همین نوشتار به آن پرداخته خواهد شد.

البته آن حضرت علیه السلام در ادامه روش‌های فوق، به نقد ماجرای سقیفه، بیان علت سکوت برای گرفتن حق مسلم خود و سرانجام احتجاج با برخی مخالفان پرداخته‌اند که به دلیل پرهیز از طولانی شدن بحث، باید در مقاله مستقلی مورد بررسی قرار گیرد.

۱. (روش اول): تبیین ویژگی‌های اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در خصوص ارائه روش اول و استدلال منطقی، علی علیه السلام در مرحله نخست، صغرای قضیه را با برشمردن ویژگی‌های منحصر به فرد اهل بیت علیهم السلام به اثبات می‌رساند تا جایگاه آن‌ها در میان امت اسلامی، به عنوان استمرار دهندگان مناصب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم به استثناء دریافت وحی، مشخص گردد که هم منصب تبیین و تفسیر قرآن و بیان احکام الهی را با تکیه بر عصمت بر عهده دارند و هم حکمرانی و رهبری سیاسی را تحت عنوان «امامت» بر دوش می‌کشند. برخی از این ویژگی‌ها در نهج البلاغه به قرار زیر است:

۱-۱. اهل بیت علیهم السلام و جایگاه آن‌ها: در خطبه ۲۳۹ آمده است: «هُم عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ؛ يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ، ... رُوَاةُ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَاةُهُ قَلِيلٌ؛ آن‌ها (آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) مایه حیات علم و دانش و مرگ جهل و نادانی هستند. حلم آن‌ها، شما را از علمشان آگاه می‌سازد و ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق حکیمانه آن‌ها شما را مطلع می‌کند. هرگز با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند. آن‌ها ارکان اسلام‌اند (و ستون‌های دین) و پناهگاه‌های مردم. به وسیله آن‌ها حق

به اصل و جایگاه مناسب رسید و باطل از جایگاهش کنار رفت و زبان باطل از بن کنده شد. آن‌ها دین را درک کرده‌اند، درکی توأم با نگه‌داری کامل و عمل، نه تنها با شنیدن و روایت کردن، چرا که راویان علم فراوانند و عمل‌کنندگان آن کم!»، (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۲۳۹، ص ۵۶۰).

در این خطبه، برای اهل بیت علیهم‌السلام ۱۲ فضیلت را برشمرده که عظمت مقام آن‌ها را به خوبی ثابت می‌کند و شرایط رهبری را در خود گنجانده است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۸، صص ۵۸۷-۵۸۸). چنان‌که در حدیث نبوی آمده است: «أَهْلُ بَيْتِي كَالْتُّجُومِ... إِنْ هَتَدْتُمْ، أَهْلُ بَيْتِي مِنْ هَمِّكُمْ...» (در شب‌های تاریک راهنمای مسافران صحرا و دریا هستند) به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌یابید (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۰ق: ج ۳، ص ۱۴۹).

۲-۱. **پرچم‌های هدایت:** در خطبه ۸۷ که با این جملات استفهامی آغاز شده است: «فَأَيَّنَ تَذْهَبُونَ وَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ؟؛ کجا می‌روید؟ و رو به کدام طرف می‌کنید!» نیز برخی از ویژگی‌های اهل بیت علیهم‌السلام را بر می‌شمرد که عبارت‌اند از:

«فَأَيَّنَ يَنَاهُ بَكُمْ وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيَّكُمْ؟ وَهُمْ أَرْمَةُ الْحَقِّ وَأَعْلَامُ الدِّينِ وَالسِّنَّةُ الصِّدْقِ.... رُدُّوهُمْ وَزُودَ الْأَهِيمِ الْعِطَاشِ؛ کجا می‌روید؟ و رو به کدام طرف می‌کنید! در حالی که پرچم‌های حق برپاست، نشانه‌های آن آشکار و چراغ‌های هدایت نصب شده است؟! شما را به کدام وادی گمراهی می‌برند و چگونه سرگردان می‌شوید، در حالی که عترت پیامبران در میان شماست؟! آن‌ها زمام‌دار حق‌اند و پرچم‌های دین و زبان‌های گویای صدق و راستی‌اند» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۸۷، ص ۱۷۰).

سپس با مخاطب قرار دادن مردم! خود را مصداق اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می‌کند: «أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ... أُرَيْتُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي؛ آیا من به ثقلِ اکبر [=قرآن مجید] در میان شما عمل نکردم، و آیا در میان شما، ثقلِ اصغر [=عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] را باقی نگذاشتم (و پاسداری نمودم)» (همان).

امام در بخش تبیین این خطبه، از عالم مخلص آگاه و نیز عالم‌نمای منحرف گمراه سخن گفت و تاکنون برای شناساندن گروه اول به سراغ اهل بیت علیهم‌السلام و موقعیت آن‌ها در جامعه اسلامی می‌رود (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۳، صص ۵۷۵-۵۷۶). بر پایه این خطبه، با وجود «اهل بیت علیهم‌السلام» و «عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» در میان مسلمانان و پیروی مردم از سخنان آن‌ها، هرگز خطر گمراهی آن‌ها را تهدید نمی‌کند و اگر در روایاتی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده، این همه تأکید بر «محبت» آن‌ها می‌بینیم، به خاطر آن است که این محبت، انگیزه‌ای بر پیروی از آن‌ها و پیروی از آن‌ها، مایه هدایت می‌گردد (همان، ص ۵۷۹). از جمله، فخر رازی در تفسیر کبیر خود این حدیث

نورانی و پرمعنا را از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «هر کس با محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، شهید است»؛ «آگاه باشید! هر کس بر محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، با ایمان کامل مرده است»؛ «آگاه باشید! هر کسی بر عداوت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، روز قیامت در حالی بر محشر وارد می‌شود که بر پیشانی او نوشته شده است: مایوس از رحمت خدا!» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۲۷، ص ۱۶۵، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری). در حدیث نبوی دیگری آمده است: «أَنَا أَوَّلُ وَآفِدَ عَلَيَّ ... وَبِأَهْلِ بَيْتِي؟ مَنْ نَحَسْتَيْنِ كَسَى هَسْتَمِ كَهْ بِهْ بِشِغَاةِ خَدَاوْنِد قَادِر تَوَانَا، دَر رُوز قِيَامَت حَاضِر مِ شُوم بَا كِتَابِش وَاهِل بَيْتَمِ؛ سِپَسِ اَمْتَمِ (وَارِد شُونَد) پَسِ اَز ایشَان بِپَرَسَمِ: چِه کَرْدِید بَا کِتَابِ خَدَا وَاهِل بَیتِ مَن؟» (کلینی، بی تا: ج ۲، ح ۴).

۱-۳. **بهترین عترت‌ها:** در خطبه ۹۴ آمده است: «فَأَسْتَوْدَعُهُمْ .. عِتْرَتُهُ خَيْرُ الْعِتْرِ؛ عِنَايَاتِ خَدَاوْنِد مَتَعَالِ دَر جِهَتِ اِرْسَالِ رِسْلِ هَمِ چِنَان اِدَامِه يافت، تَا کَرَامَتِ نَبُوتِ اَز سُوِيِ خَدَاوْنِد سَبِحَانِ نَصِيبِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گَرْدِید. ... خَانْدَانِ او، بَهْتَرِینِ خَانْدَانِ هَاسْتِ وَاهِلِ بَیتِش، نِیکوْتَرِینِ اَهْلِ بَیتِ هَا» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۹۴، ص ۲۰۰).

امام در این خطبه، هم از اجداد پاک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم از خاندان بافضیلتش سخن می‌گوید و سپس به شاخ و برگ‌های شجره پربار وجود او، یعنی عترت و فرزندان او می‌پردازد. (مکارم، ۱۳۹۵ش: ج ۴، ص ۲۶۰). در منابع اهل سنت و در بحث فضائل الصحابه در مقام نقل داستان غدیر آمده است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خطبه خود سه بار این جمله را تکرار کرد: «أَدْرِكُكُمْ اللهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي؛ بِه شَمَا يَادْأُورِي مِی کَنَمِ کِه خَدَا رَا دَر مُورِدِ اَهْلِ بَیتِ مَن فَرَامُوشِ نَکَنِید (احترام و حق آن‌ها را ضایع ننمایید) (مسلم، بی تا: ص ۱۰۲۱، حدیث ۳۶). قرطبی از اهل سنت در کتاب المصنف (شرح کتاب صحیح مسلم) بعد از حدیث فوق می‌نویسد: «جای تعجب است که با وجود این توصیه‌های پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنی‌امیه به مخالفت با آن برخاستند و حق آن‌ها را ضایع کردند، خون‌های اهل بیت را ریختند، زنان و کودکان آن‌ها را اسیر کردند، خانه‌هاشان را ویران نمودند و سب و لعن آن‌ها را مباح دانستند و بر خلاف وصیت پیغمبر و آرزوی او رفتار کردند. وای از شرمساری آن‌ها و رسوایی‌شان در قیامت» (قرطبی، ۱۴۲۶ق: ج ۶، ص ۳۰۴). در ضمن شجره طیبه وجود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شاخه‌های پرثمر آن، مصداق آیات شریفه ۲۴ و ۲۵ سوره ابراهیم نیز هستند.

۱-۴. **معیار حق و صراط مستقیم:** در خطبه ۹۷ آمده است: «انظروا أهل بيته نبيكم، لا تتأخروا عنهم فتلهكوا؛ به اهل بیت پیامبرتان نگاه کنید! از همان سو که آن‌ها گام بر می‌دارند گام بردارید. و قدم در جای قدم‌های آن‌ها بگذارید (و بدانید) آن‌ها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت نمی‌کشانند. اگر آن‌ها توقف کردند، توقف کنید و اگر قیام کردند، قیام

کنید. از آن‌ها سبقت نگیرید که گمراه می‌شوید، و از آن‌ها عقب نمانید که هلاک خواهید شد!» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۹۷، ص ۲۰۶).

امام علیه السلام در این بخش به دو نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست، رهبرانی را به یارانش معرفی می‌کند که هرگز گمراه نمی‌شوند و دیگر، بخشی از صفات برجسته اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان سرمشقی برای آن‌ها بازگو می‌کند تا به مضمون آیه شریفه «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَخْشَوْنَ اللَّهَ وَيُحْسِنُونَ الْعَمَلُ» (توبه/۱۰۰) گام در جای پای آن‌ها نهند و فضایی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آموخته بودند، در عمل به آن‌ها منتقل سازند. منظور از اهل بیت در اینجا همان امامان معصوم علیهم السلام هستند که در آیه تطهیر منعکس شده است (احزاب/۳۳) (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۴، صص ۳۱۴-۳۱۵).

در واقع، سخن امام علیه السلام هم‌سو با این حدیث نبوی است که: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ، مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَىٰ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ». این حدیث که با تعبیرات مختلفی در کتب شیعه و اهل سنت با تفاوت‌های مختصری نقل شده، نشان می‌دهد که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که علم و دانش آن‌ها از قرآن مجید و از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مایه می‌گیرد، تنها وسیله نجات در این دنیای طوفانی‌اند. میرحامد حسین هندی در کتاب *عقبات الانوار*، این حدیث را از ۹۲ نفر از دانشمندان اهل سنت نقل می‌کند (نقل از: همان، صص ۳۱۶-۳۱۷).

**** اثبات ولایت و عصمت اهل بیت:** از این بخش از خطبه، به خوبی سه نکته روشن می‌شود. اول آن‌که: امامان اهل بیت، معصومند؛ چرا که امام علیه السلام با صراحت به پیروی کامل و همه‌جانبه از آن‌ها فرمان داده است و تعبیرات به کار رفته، روشن‌ترین دلیل مقام عصمت آن‌هاست؛ چرا که درباره غیر معصوم از گناه و خطا، این‌گونه دستورات صحیح نیست. دوم آن‌که: نشان می‌دهد که امامت مسلمین، همواره در اهل بیت علیهم السلام خواهد بود؛ چرا که امام علیه السلام این دستور را محدود به زمان معینی نکرده است. سوم آن‌که: مفهوم ولایت حقیقی آن است که مردم در همه چیز و در هر حال، سر بر فرمان آن بزرگواران باشد (همان، صص ۳۱۸-۳۱۹).

۵-۱. فضایل اهل بیت علیهم السلام: امام در عبارات زیر، هم خود را از اهل بیت معرفی می‌کند و هم

ویژگی‌های آن‌ها را بر می‌شمارد:

«نَحْنُ الشُّعَاظُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ... فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ؛ مَا مَحْرَمٍ اسْرَارٍ (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران راستین او و گنجینه‌داران و درهای علوم وی هستیم؛ ... آیات کریمه قرآن درباره آن‌ها (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام) نازل شده، آن‌ها گنجینه‌های علوم خدای رحمانند. اگر سخن بگویند راست می‌گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آن‌ها پیشی نمی‌گیرد. راهنمای جمعیت باید به افراد خود راست بگوید و عقل و خرد را حاضر سازد و از فرزندان آخرت باشد؛ چرا که از آن‌جا

آمده و به آن جا باز می‌گردد» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۱۵۴، ص ۳۲۸).

امام علیه السلام بعد از بیان اوصاف عاقلان و گمراهان، به بیان بخشی از فضایل اهل بیت علیهم السلام پرداخته است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۶، ص ۸۹). آن حضرت برای خنثی کردن تبلیغاتی که بنی امیه به طور مستمر بر ضد اهل بیت علیهم السلام داشتند (همان، ص ۹۶) اشاره به چهار فضیلت و ویژگی رهروان حق دارند: ۱. آیات قرآن درباره آن‌ها (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام) نازل شده است؛ ۲. آن‌ها گنجینه‌های علوم خدای رحمانند؛ ۳. اگر سخن بگویند راست می‌گویند؛ ۴. اگر سکوت کنند، کسی بر آن‌ها پیشی نمی‌گیرد؛ اشاره به این‌که سکوت آن‌ها هرگز به معنای ناتوانی در پاسخ‌گویی نیست؛ بلکه به مقتضای مصلحت و حکمت است.

از نظر نویسنده کتاب پیام/امام، این صفات چهارگانه، مقام اهل بیت علیهم السلام را از دیگران ممتاز می‌سازد و عظمت الاهی و علمی آن‌ها را نشان می‌دهد. (همان، ص ۹۷).

ابن ابی الحدید می‌نویسد: آن چه علی علیه السلام در این خطبه به آن اشاره کرده، تنها عُشری از اعشار فضایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روایات بسیار درباره آن حضرت بیان فرموده است. سپس می‌افزاید: منظوم در این جا روایات در منابع امامیه نیست، بلکه روایاتی است که بزرگان حدیث اهل سنت در کتاب‌های خود از فضایل علی علیه السلام آورده‌اند و به دنبال آن ۲۴ روایت ناب در فضایل آن حضرت نقل می‌کنند. از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ... وَيَرْضُونَ بِكَ إِمَامًا؛ ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که بندگان را به زینتی بهتر از آن نیاراسته است و آن، زینت نیکان در نزد خداست که همان زهد در دنیا است. خداوند تو را چنان قرار داده که چیزی از دنیا گردآوری نمی‌کنی و دنیا نیز چیزی از تو بر نمی‌گیرد و نمی‌کاهد. خداوند به تو محبت مستمندان را بخشیده و تو را آن‌گونه قرار داده که از چنین پیروانی خشنود شوی؛ آن‌ها نیز به پیشوایی هم چون تو خشنود باشند» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق: ج ۹، ص ۱۶۶).

۶-۱. توصیف ائمه دین: در خطبه ۱۵۲ می‌خوانیم: «وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُؤَامٌ اللَّهُ عَلَى خَلْفِهِ... مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ؛ پیشوایان دین (امامان معصوم علیهم السلام) مدیران الاهی بر مردم‌اند، و رؤسا و عارفان او بر بندگان. هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آن‌ها نیز او را بشناسند» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۱۵۲، ص ۳۲۲).

این تعبیر نشان می‌دهد که امامان و پیشوایان علیهم السلام از سوی خدا تعیین می‌شوند؛ نه از سوی مردم و اگر بیعت و انتخابی لازم است، برای انسجام کار و پیشرفت امور آن‌هاست. تعبیر به «قوام» (جمع قائم) اشاره به تدبیر امور خلق است و تعبیر به «عرفاء» (جمع عریف) اشاره به این است

که آن‌ها به علت شناختی که درباره مردم و شرایط زمان و مکان دارند و به مصالح و مفاسد آن‌ها آشنایند، هر کس را در جای مناسب می‌نشانند و هر کار را در موقع مناسب انجام می‌دهند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۶، ص ۵۵).

عجیب آن‌که ابن‌ابی‌الحدید اصرار دارد که جمله‌های بالا درباره تمام خلفایی که بعد از پیامبر ﷺ روی کار آمدند صادق است؛ در حالی که امام علیؑ در جمله قبل از آن، نکوهش شدیدی از حکومت عثمان کرده بود و این مطلب با آن‌چه ابن‌ابی‌الحدید استنباط کرده در تناقض آشکار است (همان، ص ۵۶).

در حدیثی پیغمبر اکرم ﷺ به امیر مؤمنان علیؑ فرمود: «ثَلَاثَةٌ أَفْسِمُ أَنْهَهُنَّ حَقٌّ، ... لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ؛ سه چیز است که سوگند یاد می‌کنم، همه حق است، تو و جانشینان تو عارفانی هستید، ... که به جهنم وارد نمی‌شود مگر کسی که شما را انکار کند و شما او را انکار کنید». (ابن بابویه، ۱۳۹۲ش: صص ۲۱۲-۲۱۳، حدیث ۱۸۳).

۱-۷. توصیف دیگر از اهل بیت نبی ﷺ: در خطبه دوم آمده است: «هُمْ مَوْضِعٌ بَسْرَةٍ وَ لَجَأٌ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةٌ عِلْمِهِ ... وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ؛ آن‌ها محل اسرار خدایند و پناه‌گاه فرمان او و ظرف علم او و مرجع احکامش و جایگاه حفظ کتاب‌های (آسمانی) او هستند و کوه‌های استوار دین‌اند. به وسیله آن‌ها قامت دین را راست نمود و لرزش، تزلزل و وحشت آن را از میان برد....؛ آن‌ها اساس دین و ستون استوار بنای یقین‌اند. ... و ویژگی‌های ولایت و حکومت، از آن‌هاست و وصیت و وراثت (پیامبر) تنها در آن‌هاست» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۲، ص ۲۶).

امام علیؑ در این بخش از خطبه در توصیف آل پیامبر و امامان اهل بیت علیهم‌السلام با هشت جمله پی در پی، آن‌چه را در حدیث ثقلین، حدیث سفینه نوح و حدیث نجوم آمده است را توضیح می‌دهد [۱] (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۱، ص ۲۹۷). اضافه این‌که منظور از اهل بیت، امامان معصوم علیهم‌السلام است؛ نه آن‌گونه که بعضی از مفسران نهج‌البلاغه احتمال داده‌اند که اشاره به افرادی هم چون حمزه، عباس و جعفر باشد که در عصر پیامبر ﷺ با فداکاری‌های خود اسلام را حفظ کردند؛ درست است که این‌ها خدمات پُریمیتمی داشتند، ولی محتوای جمله‌های هشت‌گانه بالا جز بر امامان معصوم علیهم‌السلام تطبیق نمی‌کند (همان، ص ۳۰۳).

در ادامه امام علیؑ در یک نتیجه‌گیری فرمود: «ویژگی‌های ولایت و حکومت ... تنها در آن‌هاست» (وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ... الْوَرَاثَةُ). مقدّم داشتن «لهم» اشاره به این است که این ویژگی‌ها منحصر به آن‌هاست. درست به همین دلیل: «وصیت پیامبر ﷺ و وراثت خلافت او در آن‌هاست» (همان، ص ۳۱۰).

۲. معرفی خود به عنوان یکی از مصادیق اهل بیت علیهم السلام

در مرحله اول، به عنوان صغرای استدلال، امام ویژگی‌های منحصر به فرد اهل بیت علیهم السلام را برشمرد که نشان دهنده انحصار امامت و ولایت در آن‌ها بوده است. اکنون در مرحله دوم جهت تکمیل استدلال منطقی و اثبات کبرای قضیه، خود را به عنوان مصداق اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کند:

۱-۲. حکمت‌ها نزد ماست: در خطبه ۱۲۰ آمده است: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ ... وَ عِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَثْوَابُ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ؛ به خدا سوگند! تبلیغ رسالت‌ها و وفای به وعده‌ها و تفسیر کلمات الاهی، به من آموخته شده است و درهای حکمت و احکام الاهی و اسباب روشنایی امور نزد ما اهل بیت است» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴ ش: خطبه ۱۲۰، ص ۲۶۰).

منظور از «تبلیغ رسالت»، روش‌های تبلیغ معارف اسلامی و احکام دین از طرق مختلف به مردم است و منظور از «اتمام العداات» (وفای به پیمان‌ها) همان وعده‌هایی است که خداوند، به طور عام نسبت به همه مؤمنان دارد و وعده‌هایی است که به طور خاص در مورد آن حضرت، بوده است؛ همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا؛ در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند» (احزاب/۲۳). این وعده الاهی می‌تواند وعده شهادت در راه خدا بوده باشد یا وعده‌های دیگر، مانند مبارزه با «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» و یا غیر آن‌ها. و منظور از «تمام الکلمات»، می‌تواند اشاره به تفسیر آیات قرآن و تفسیر کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تبیین و تکمیل همه سخنانی باشد که از کتاب و سنت رسیده است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ ش: ج ۵، صص ۱۹۸-۱۹۹).

«حکم» (به ضم حاء) به معنی «حکومت و داوری» است. بنابراین منظور از جمله، این است که طرق تدبیر حکومت و اقامه عدل و امنیت نزد ما اهل بیت است و «حِکْم» (به کسر حاء و فتح کاف) به معنی حکمت‌ها و دانش‌هاست و به یقین، ابواب حکمت و دانش نزد اهل بیت علیهم السلام است، همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین [۲] آن‌ها را قرین قرآن قرار داد (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ ش: ج ۵، صص ۱۹۹-۲۰۰).

۲-۲. اهل بیت ما هستیم: در خطبه ۹۳ آمده است: «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ مِنْهَا [بِنَجَاةٍ] بِمَنْجَاةٍ ... وَ يَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُّصَبَّرَةٍ؛ هنگامی که آن فتنه‌های کور و تاریک و ظلمانی روی آورد، ما اهل بیت از آن برکناریم و در آن زمان دعوت (به حکومت) نمی‌کنیم» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴ ش: خطبه ۹۳،

ص ۱۹۸). امام در قسمت پایانی خطبه، خبرهای تازه‌ای از حوادث تلخ و شیرین آینده می‌دهد؛ مثل شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش که مسئولیت آن متوجه آن‌ها نبوده، بلکه متوجه مردمی است که رهبری اهل بیت علیهم السلام را رها کردند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۴، صص ۲۴۲-۲۴۳).

۲-۳. برتری ما اهل بیت: در خطبه دیگری فرمود: «أَيُّ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا...؟ أَلَمْ نَرْفَعْنَا لِلَّهِ... وَلَا تَضْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ؛ كَجَائِدِ كَسَانِي كَمَا ادْعَا مِي كَرْدَنْدَ أَنْ هَا رَاسْخَانِ دَرِ عِلْمِ اَنْد، نِه مَا، وَ اَيْنِ اِدْعَا رَا اَز طَرِيقِ دَرُوعِ وَ سَتَمِ نَسَبِ تِ بِه مَا، مَطْرَحِ مِي نَمُودَنْدَ؟ (آن‌ها کجا هستند تا ببینند که) خداوند ما را برتری داد و آن‌ها را پایین آورد، به ما عطا کرد و آن‌ها را محروم ساخت، ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آن‌ها را خارج ساخت. (مردم) به وسیله ما هدایت می‌یابند و از نور وجود ما، نابینایان روشنی می‌جویند. به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از «هاشم» غرس شده است، این مقام در خور دیگران نیست و زمام‌داران غیر از آن‌ها، شایستگی ولایت و امامت را ندارند!» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۱۴۴، ص ۳۰۴).

در این خطبه، هم خود را از اهل بیت علیهم السلام معرفی فرمود و هم برتری اهل بیت علیهم السلام را بر دیگران تصریح نموده است و در ضمن اشاره به این کرده که این امامان علیهم السلام متعلق به یک تیره خاص از قریش (بنی هاشم) هستند؛ همان تیره‌ای که خود امیرالمؤمنین نیز از آن تیره است؛ بنابراین سایر افراد قریش بنابر فرموده امیرالمؤمنین، نه امام هستند و نه صلاحیت امامت دارند (ر.ک: حسرتی‌منش، ۱۳۹۸ش؛ مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۵، صص ۶۱۲-۶۱۶).

در ضمن، روایات «إِنَّ الْأُمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قُرَيْشٍ»، علاوه بر منابع شیعی، در کتاب‌های اهل سنت نیز ذکر شده است. از جمله در صحیح بخاری از جابر بن سمره نقل شده که می‌گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «لَا يَزَالُ الْأِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَىٰ أُمَّتِي عَشْرَ خَلِيفَةً... فَقَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛ اسلام همواره عزیز خواهد بود تا ۱۲ خلیفه بر مسلمانان حکومت کند - سپس سخنی گفت که من نفهمیدم - از پدرم سؤال کردم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه فرمود؟ گفت: فرمود تمام آن‌ها از قریش اند» (بخاری، ۱۴۳۱ق: ص ۹۹۳، ج ۷۲۲۳).

۲-۴. خلافت، میراث نبوی برای من: در خطبه دیگری آمده است: «إِنَّ بَنِي أُمَّتِي لَيَفْوُقُونَنِي تُرَاتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... اللَّحَامِ الْوِدَامِ التَّرْبَةِ، بَنِي أَمِيهِ اَز مِيرَاثِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جَز مَقْدَارِ كَمِي دَر اَخْتِيَارِ مَن نَمِي كَزَارَنْد، بِه اَنْدَازِه يَك بَار دُوشِيْدَن شِيْر شَتْر. بِه خُدا سُوْكَنْد! اِگَر زَنْدِه بَمَانِم، اَنْ هَا رَا اَز صَحْنِه حُكُومَتِ اِسْلَامِي بِيْرُونِ خُواهِم رِيخْت، هِمَانِ كُونِه كِه قِصَابِ، اِعْضَايِ دَرُونِ شَكْمِ حَيْوَانِ رَا - كِه بِه رُويِ زَمِيْنِ مِي اَفْتَد - اَز خَاكِ پَاكِ مِي كُنْد!» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۷۷، ص ۱۴۲).

این کلام زمانی از امام علیه السلام صادر شد که عثمان بر مسلمانان حکومت می‌کرد و هواخواهان او از بنی امیه بر پست‌های کلیدی کشور اسلام حکومت داشتند. از جمله «سعید بن عاص» که والی کوفه بود. او هدایایی تهیه کرده و به مدینه فرستاد و به حامل آن‌ها (حارث بن حُبیش) سفارش کرد این پیام را به امام علیه السلام برساند که من برای هیچ‌کس - جز عثمان - بیش از آن چه برای شما فرستاده‌ام، نفرستادم! در واقع می‌خواست منتهی بر امام علیه السلام بگذارد. امام علیه السلام در جواب، سخن بالا را فرمود. اشاره به این‌که آن چه او فرستاده است، مقدار ناچیزی از حق من است. سپس با صراحت و شجاعت فرمود: اگر زنده بمانم و قدرت را در دست گیرم بنی امیه را از مقامی که غاصبانه به چنگ آورده‌اند، کنار می‌زنم و حقارت واقعی آن‌ها را به مردم نشان می‌دهم (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۳، صص ۲۴۱-۲۴۲).

بنی امیه، هم در قرآن به عنوان شجره ملعونه معرفی شده است (اسراء/۶۰) و هم امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به بنی امیه و مفاسد آن‌ها اشاره نموده است. خطبه‌های ۷۷، ۹۳ و ۹۸ از این دسته‌اند و در خطبه ۹۳ به صراحت حکومت بنی امیه را به عنوان مخوف‌ترین فتنه‌ها بر امت اسلام معرفی می‌کند: «أَلَا وَإِنَّ أَحْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي ...» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۹۳، ص ۱۹۸).

۲-۵. در توصیف کوفیان و بر حق بودن خود: در خطبه دیگری آمده است: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، ... وَإِنِّي لَعَلِّي بَيْنَتِي مِنْ رَبِّي وَمِنْهَا جِ مِنْ نَبِيِّ وَإِنِّي لَعَلِّي الظَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقَطْطُ لَقَطًا؛ ای مردم کوفه، ... سوگند به خدا، من درباره شما چنین گمان دارم که اگر جنگ سختی روی دهد و آتش آن زنانه کشد، از اطراف پسر ابوطالب پراکنده شوید ...؛ در حالی که من نشانه روشن (بر حقانیت خویش) دارم و به طریق آشکار پیامبر گام برمی‌دارم و در راهی واضح، با هوشیاری و دقت، به پیش می‌روم (وتکلیف الاهی خود را انجام می‌دهم)» (همان، خطبه ۹۷، ص ۲۰۶).

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، تازیان‌های ملامت را محکم‌تر بر ارواح خفته اهل کوفه فرود می‌آورد تا شاید که به خود آمده، درصدد اصلاح برآیند. اما سرانجام در پایان این بخش، راه خود را راه حق معرفی می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۴، ص ۳۰۶).

**** جمع بندی:** با اثبات صغری و کبری قضیه، امامت علی علیه السلام و خلافت بلافصل او اثبات می‌شود. خود آن حضرت نیز، بعد از برشمردن ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام در خطبه دوم، وصایت و خلافت را مخصوص آن‌ها دانسته و فرمود: «ویژگی‌های ولایت و حکومت از آن آن‌هاست» (وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ). گفته آمد که مقدم داشتن «لهم» در جمله بالا، اشاره به این است که این ویژگی‌ها منحصر به آن‌هاست. درست به همین دلیل: «وصیت پیامبر و وراثت

خلافت او در آن هاست». هم چنین فرمود: «هم اکنون که حق به اهلش بازگشته و به جایگاه اصلی منتقل شده، چرا کوتاهی و سستی و پراکندگی دارید و قدر این نعمت عظیم را نمی‌شناسید؟» (الآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَىٰ أَهْلِهِ ...). منظور از حق در این جا، همان حق خلافت و ولایت است که اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به آن، از همه شایسته‌تر بودند و در واقع، قبایی بود که تنها به قامت آن‌ها راست می‌آمد (همان، ج ۱، ص ۳۱۱).

قابل توجه این‌که، ابن ابی الحدید، در شرح نهج‌البلاغه، هنگامی که به جمله «الآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَىٰ أَهْلِهِ...» می‌رسد، مدعی می‌شود منظور این است که حق به خلیفه اول رسیده است! نویسنده کتاب پیام/مام، به درستی به این کج‌اندیشی پاسخ گفته است (ر.ک: همان، صص ۳۱۴-۳۱۵).

۳. روش دوم: تصریح بر امامت و خلافت بلافصل خویش

امام علیه‌السلام علاوه بر استدلال منطقی پیش گفته، به صراحت از شایستگی خود بر امامت و خلافت بلافصل بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن گفته که موید استدلال منطقی مورد بحث است. این بیان صریح با تعبیر مختلفی در نهج‌البلاغه وارد شده که به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳-۱. تبیین دو ویژگی یک زمام‌دار اسلامی: در یکی از خطبه‌ها آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ، أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ...؛ ای مردم، سزاوارترین فرد برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین‌شان به فرمان خداست» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۱۷۳، ص ۳۸۰).

حضرت علیه‌السلام این خطبه را با بیان بخشی از ویژگی‌های پیامبر خداوند صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شروع می‌کند و روی چهار ویژگی انگشت گذاشته و می‌فرماید: «او (پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) امین وحی خدا بود و خاتم پیامبران و بشارت‌دهنده به رحمت و بیم‌دهنده از کیفرش» (أَمِينٌ وَحِيَّةٌ، وَ... نَذِيرٌ نَقْمَتِهِ). سپس امام علیه‌السلام در ادامه، به سراغ شرایط امام و خلیفه مردم می‌رود و به دو رکن اساسی که یکی جنبه علمی دارد و دیگر جنبه عملی، اشاره نموده است: از نظر علمی باید از همه «آگاه‌تر» باشد و از نظر عملی در امر مدیریت از همه «قوی‌تر».

در قرآن کریم، آن‌جا که خدای متعال، «طالوت» پیغمبر علیه‌السلام را به عنوان رهبری و فرماندهی بنی اسرائیل برگزید، آن‌ها اعتراض کردند که ما سزاوارتریم؛ چرا که ثروتمندان قوی‌تری داریم. خدای متعال در پاسخ اعتراض‌شان فرمود: «طالوت» از همه شایسته‌تر است؛ چرا که خدا سهم بیش‌تری از علم و قدرت به او داده است (بقره/۲۴۷). امام علیه‌السلام با بیان این مطلب می‌خواهد شایستگی خود را نسبت به همه برای تصدی امر خلافت اثبات کند؛ زیرا همگان می‌دانستند او از همه به

اصول و فروع اسلام آگاه‌تر و از همه در امر مدیریت و مبارزه با دشمن قوی‌تر و پایدارتر است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ ش: ج ۶، صص ۵۰۴-۵۰۵).

شگفت آن‌که ابن ابی الحدید ذیل این عبارات *نهج البلاغه* می‌نویسد: «قبول داریم که او در این دو جهت از همه تواناتر بود و برای خلافت از همه شایسته‌تر، ولی این دلیل بر نفی خلافت دیگران نمی‌شود؛ چرا که گاه می‌توان تقدیم مفضول بر فاضل کرد و شایسته‌تر را کنار گذاشت و به سراغ شایسته رفت!!» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ ق: ج ۹، ص ۳۲۸).

این هم منطق کسانی است که اسیر تعصب‌های کور بوده، قوانین مسلم عقلی را به رسمیت نشناسند و ترجیح مرجوح را بر راجح قبیح بشمارند؛ حال آن‌که قبح و زشتی آن بر هر عاقلی روشن است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ ش: ج ۶، ص ۵۰۶).

۲-۳. **راه خود را، راه رسول خدا ﷺ دانستن:** در خطبه دیگر تصریح شده است که: «أَيُّهَا النَّاسُ... سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَاحَ الرُّسُولِ وَكُفَيْتُمْ مَثْوَنَةَ الْإِعْتِسَافِ وَنَبَذْتُمْ الثَّقَلَ الْقَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ؛ ای مردم، ... به جانم سوگند! سرگردانی شما بعد از من چند برابر خواهد شد؛ چرا که حق را پشت سر انداختید و از نزدیک‌ترین افراد (به پیامبر ﷺ که اشاره به خود آن حضرت ﷺ است) بریده و به دورترین افراد (بنی‌امیه) پیوستید! بدانید، اگر از پیشوا و رهبر خود پیروی کنید، شما را به همان راهی می‌برد که رسول خدا ﷺ از آن راه رفت، از رنج‌ها (ی بی‌راهه رفتن) آسوده خواهید شد و بار سنگین مشکلات را از گردن خود برمی‌دارید» (*نهج البلاغه*، ۱۳۸۴ ش: خطبه ۱۶۶، ص ۳۶۸).

امام ﷺ در این بخش از خطبه - که بخش پایانی آن است - بعد از بیان سرنوشت شوم و مرگ بار بنی‌امیه، به بیان سرنوشت گروهی از پیروان حق می‌پردازد که در حمایت از حق سستی ورزیدند و به همین علت، دشمنان سال‌ها بر آن‌ها مسلط شدند و سرنوشتی هم‌چون بنی‌اسرائیل در سرزمین تیه پیدا کردند. این سخن، اشاره به سلطه معاویه و یارانش بر اصحاب حضرت ﷺ در زمان آن حضرت ﷺ (به صورت محدود) و بعد از آن حضرت ﷺ (به صورت نامحدود) است. سپس امام ﷺ این گروه را به بنی‌اسرائیل تشبیه می‌کند که بر اثر دوری از حق در تیه (بخشی از بیابان صحرای سینا) سرگردان شدند و علت گمراهی مردم روزگار خود را می‌فرماید: «که حق را پشت سر انداختید و از نزدیک‌ترین افراد (به پیامبر ﷺ که خود آن حضرت ﷺ است) بریده و به دورترین افراد (بنی‌امیه) پیوستید!» و در پایان این سخن، راه نجات را برای یارانش گوشزد می‌کند: «بدانید، اگر از پیشوا و رهبر خود پیروی کنید، شما را به همان راهی می‌برد که رسول خدا ﷺ از آن راه رفت، و از رنج‌ها (ی بی‌راهه رفتن) آسوده خواهید شد و بار سنگین مشکلات را از گردن خود بر می‌دارید» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ ش: ج ۶، صص ۴۲۲-۴۲۳).

۳-۳. شایسته‌ترین برای خلافت من هستم: در خطبه ۷۴ فرمودند: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي؛ وَ وَاللَّهِ لَأَشْلِمَنَّ... تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زَبْرُجِهِ؛ شما خوب می‌دانید که من از هرکس، به این امر خلافت شایسته‌ترم (اما به خاطر نیات سوء خود و این‌که مرا در مسیر منافع شخصی خود نمی‌بینید، مانع شدید) ولی به خدا سوگند! تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبه‌راه باشد (و عثمان راه سلامت را پیش گیرد) و تنها به من ستم شود، سکوت اختیار می‌کنم تا از این طریق پاداش و فضل الهی را به دست آورم و در برابر زر و زیورهای که شما به خاطر آن با یکدیگر رقابت دارید، پارسایی ورزیده باشم» (نهج/البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۷۴، ص ۱۳۸).

این سخن را هنگامی بیان فرمود که گروهی از مردم، بعد از تصمیم شورای شش نفره خلیفه دوم، مبنی بر معرفی عثمان به عنوان خلیفه سوم، تصمیم گرفته بودند با او بیعت کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۳، صص ۲۱۷-۲۱۸).

بعضی از شارحان نهج/البلاغه در شأن ورود برای این خطبه گفته‌اند: هنگامی که شورای شش نفره بعد از عَمْرُ به دستور او تشکیل شد، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و طلحه به عثمان رأی دادند و وی به عنوان خلیفه، برنده شد. علی علیه السلام از بیعت خودداری نموده و فرمود: «ما حقی داریم. اگر به آن برسیم حق خود را می‌گیریم و اگر ما را از حق خود بازدارند، مانند کسی خواهیم بود که بر ترک شتر سوار شود (ولی ما صبر می‌کنیم تا به حقان برسیم) هرچند زمانی طولانی و تاریک بر این حال بگذرد».

سپس رو به آن‌ها نموده و فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در آن روز که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، میان مسلمان‌ها پیمان برادری برقرار کرد (و هر کسی فردی را به عنوان برادر خود پذیرفت)، آیا در میان شما کسی جز من وجود دارد که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیمان برادری بسته باشد؟» همه گفتند: نه. بعد فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره او گفته باشد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ». گفتند: نه. فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او گفته باشد: تو نسبت به من، مانند هارون نسبت به موسی هستی، جز این‌که بعد از من پیامبری نیست؟» عرض کردند: نه... و به همین ترتیب بخش مهمی از فضایل خود را برشمرد.

در این هنگام عبدالرحمن که سخت از این سخنان برآشفته بود و شرایط را برضد توطئه خود در حال تغییر می‌دید، کلام علی علیه السلام را قطع کرد و گفت: ای علی! مردم عثمان را می‌خواهند (و این خود نشان می‌دهد که توطئه‌ای در این زمینه در کار بوده و الا شورای شش نفری عَمْر تنها منتخب او بودند و ارتباطی به مردم نداشت)، پس خود را به زحمت نینداز و در معرض خطر قرار نده!

سپس عبدالرحمن رو به سوی گروه ۵۰ نفری کرد - که سرکرده آن‌ها ابوطلحه بود و مأموریت داشتند هرکس با نتیجه شورا مخالفت کند، خونش را بریزند- و گفت: «ای ابوطلحه! عمر چه دستوری به تو داده است؟» گفت: «به من دستور داده کسی که اختلافی در میان مسلمین بیندازد را بگشتم». در این جا عبدالرحمن رو به سوی علی علیه السلام کرد و گفت: بنابراین بیعت کن وگرنه دستور عمر را درباره تو اجرا خواهیم کرد. این جا بود که امام علیه السلام خطبه مورد بحث را بیان کرد و به ناچار بیعت نمود تا اختلافی در میان مسلمین واقع نشود (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق: ج ۶، ص ۱۶۷ به نقل از: مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۳، صص ۲۱۳-۲۱۵).

اما به نظر می‌رسد امام علیه السلام این سخن را (همه می‌دانید از هرکس شایسته‌ترم!) در آستانه گزینش شورای شش نفره عمر نسبت به عثمان ایراد فرمود. زیرا عمر در آستانه وفاتش برای انتخاب خلیفه بعد از خود، یک شورای شش نفری تعیین کرد (علی علیه السلام، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص) و گروهی را مأمور کرد که این شش نفر را تحت فشار قرار دهند که در مدت سه روز فردی را از میان خود به عنوان خلیفه مسلمین برگزینند و از آن جا که علی علیه السلام حاضر نشد به شرایط نامشروع بعضی از اهل شورا تن در دهد، تمایل به عثمان پیدا کردند و به او رأی دادند و عثمان را به عنوان خلیفه برگزیدند.

امام علیه السلام که در برابر عمل انجام شده قرار گرفت، فرمود: «شما خوب می‌دانید که من از هرکس به امر خلافت شایسته‌ترم» (لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي). امام علیه السلام در این عبارت کوتاه حقایق مهمی را بیان فرموده است:

نخست این‌که: او از همه افراد برای جانشینی رسول خدا ﷺ شایسته‌تر بود و آن‌هایی که به خاطر منافع شخصی یا کینه و حسادت او را از حق خود بازداشتند، هم بر او ستم کردند و هم بر مسلمین (که آن‌ها را از چنین پیشوای شایسته‌ای، محروم نمودند)؛

دوم این‌که: سکوت امام علیه السلام و تسلیم در برابر شرایط موجود، هرگز بی‌قید و شرط نبود؛ بلکه مشروط به این بوده که کار مسلمانان سامان یابد و بر کسی ظلم و ستمی نشود؛

و سوم این‌که: امام علیه السلام در برابر این سکوت تلخ و بسیار رنج‌آور، اجر و پاداش الهی را می‌طلبید و در ضمن می‌خواست اثبات کند آن‌چه را آن‌ها از زرق و برق دنیا به خاطر آن بر سر و سینه می‌زنند و به اصطلاح «سر و دست می‌شکنند»، چیز بی‌ارزشی است که در ترازوی سنجش فکر بلند امام علیه السلام وزنی ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۳، ص ۲۱۹).

در خطبه دیگری نیز امام خود را شایسته‌ترین فرد معرفی می‌کند و می‌فرماید: «فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مَنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟؛ چه کسی به آن حضرت [پیامبر ﷺ] در حیات و مرگش از من سزاوارتر است»

(نهج البلاغه، ۱۳۸۴ش: خطبه ۱۹۷، ص ۴۸۴).

امام در این خطبه ابتداء قرب و نزدیکی خود را با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال حیات و وفات بیان کرده و آن را دلیل روشنی بر شایستگی خود برای خلافت دانسته است. مطابق نقل نصر بن مزاحم، امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام این خطبه را در صفین ایراد کرد (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ق: ص ۲۲۳).

اما چگونه این ادعا دلالت بر خلافت بلافصل آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام دارد؟ از نظر امام عَلَيْهِ السَّلَام اگر خلافت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به فرض - منصوص هم نباشد، باید به شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین افراد سپرده شود. از سوی دیگر، شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین افراد، خود آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام است و به تصریح ایشان در این خطبه، آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام همواره تسلیم فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و در همه غزوات، ایثار و فداکاری اش فزون‌تر بود، زرمه‌های غیب را می‌شنید، هبوط و عروج فرشتگان را با چشم می‌دید و مراسم خاص غسل، کفن و دفن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را طبق وصیت آن حضرت بر عهده داشت. به این ترتیب آیا در امر خلافت، از همه شایسته‌تر نیست؟ علم و آگاهی از یک سو، فداکاری بی نظیر از سوی دیگر، قرب به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سویی و وصیت به غسل، کفن و دفن پیامبر از سوی دیگر، امتیازاتی است که هرگاه در کفه ترازو گذارده شود، بر همه چیز ترجیح پیدا می‌کند.

سپس حضرت در همان خطبه نتیجه‌گیری دیگری کرده و می‌فرماید: «فَأَنْفُذُوا عَلَيَّ بَصَائِرِكُمْ... إِنَّهُمْ لَعَلَى مَزَلَّةٍ الْبَاطِلِ؛ بنابراین با بینش خود حرکت کنید و صدق نیت خود را در جهاد با دشمن اثبات نمایید؛ زیرا به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که من در جاده حق قرار دارم و آن‌ها (مخالفان من) در لغزشگاه باطل‌اند».

در واقع امام عَلَيْهِ السَّلَام زنجیره‌ای از مقدمات یک استدلال منطقی را در این خطبه بیان نموده است؛ نخست قرب و فداکاری خود را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال حیات و وفات به آن حضرت ثابت کرده و به دنبال آن شایستگی‌های خویش را برای احراز مقام خلافت، از همه بیشتر می‌داند. سپس به نتیجه‌گیری نهایی پرداخته، همه را دعوت به جهاد با دشمن می‌کند که منظور در این جا مبارزه با معاویه و لشکریانش است و به آن‌ها اطمینان خاطر می‌دهد که راه حق همین است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵ش: ج ۷، صص ۶۶۰-۶۶۴).

جمع بندی و نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که با توجه به شرح آیت الله مکارم شیرازی، امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام در نهج البلاغه، به دو روش به اثبات خلافت بلافصل خویش پرداخته‌اند: اول به روش استدلال منطقی از نوع شکل دوم از اشکال منطقی و دوم به روش معرفی صریح خود به عنوان

امام. روش اول به قرار زیر ارائه شد:

شایستگی امامت بر جامعه، مخصوص اهل بیت علیهم السلام (به دلیل ویژگی‌های منحصر به فرد) است (صغری)؛ علی علیه السلام مصداق اهل بیت علیهم السلام است (کبری)؛ پس آن حضرت شایستگی امامت بر جامعه را دارد (نتیجه). با عنایت به اثبات صغری و کبرای استدلال، با مراجعه به سخنان آن حضرت، نتیجه هم ضروری است.

روش دوم آن حضرت، تصریح بر امامت خویش است که در متن نهج البلاغه و در موارد مختلف به آن اشاره شده است. به این ترتیب خلافت و امامت بلا فصل علی علیه السلام، حقیقتی است که با واقعیات تاریخی و استدلالات کلامی و منطقی حمایت می‌شود.

پیشنهادهای: البته آن حضرت در تکمیل روش‌های فوق، به نقد ماجرای سقیفه، بیان علت سکوت ۲۵ ساله در برابر حق مسلم خود و سرانجام احتجاج با برخی مخالفان نیز پرداخته‌اند که به دلیل پرهیز از طولانی شدن بحث، پیشنهاد می‌شود در مقالات مستقلی مورد بررسی قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در حدیث ثقلین، اهل بیت پیامبر علیهم السلام بعد از قرآن مهم‌ترین وسیله هدایت و نجات شمرده شده‌اند که هرگز میان آن‌ها و قرآن جدایی نمی‌افتد؛ در حدیث دوم تشبیه به کشتی نوح که تنها مایه نجات از غرقاب به هنگام طوفان بود، گردیده‌اند و در حدیث سوم به منزله ستارگان آسمان که مایه هدایت (در ظلمات برّ و بحر) است، شمرده شده‌اند.

۲. برای آگاهی از مصادر و منابع این حدیث به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۶۲ تا ۷۱ مراجعه کنید.

فهرست منابع

۱. **قرآن کریم.**
۲. **نهج البلاغه**، (۱۳۸۴ش)، مترجم: ناصر، مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم.
۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، (۱۴۰۴ق)، **شرح نهج البلاغه**، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفی، قم.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۸۲ش)، **كمال الدين وتمام النعمه**، محقق: منصور، پهلوان، دارالحدیث، قم.
۵. _____، (۱۳۹۲ش)، **الخصال الممدوحه والمذمومه**، مترجم و محقق: محمد، رحمتی شهرضا، پیام علمدار، قم.
۶. امینی، عبدالحسین، (۱۳۶۲ش)، **الغدیر**، محقق: محمدتقی، واحدی، کتابخانه بزرگ اسلامی، تهران.
۷. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، (۱۴۳۱ق)، **صحیح البخاری**، مؤسسه المختار، قاهره.
۸. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، (۱۴۲۰ق)، **المستدرک علی الصحیحین**، المكتبة العصرية، بیروت.
۹. حسرتی منش، عبدالله، (۱۳۹۸ش)، **اشارات حضرت امیر به بحث ولایت در نهج البلاغه**،
۱۰. <https://www.alef.ir/news/html?show=text.۳۹۸۰۸۱۸۰۰۲>
۱۱. سلطان الواعظین شیرازی، سید محمد، (۱۳۹۵ش)، **شب های پیشاور**، محقق: عبدالرضا، درایتی، دارالتهدیب، قم.
۱۲. طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۰۳ق)، **الإحتجاج علی أهل اللجاج**، محقق و مصحح: محمدباقر، خراسان، نشر مرتضی، مشهد.
۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، **التفسیر الکبیر**، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
۱۴. قرطبی، احمد بن عمر، (۱۴۲۶ق)، **المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم**، محقق: هانی، الحجاج، المكتبة التوفيقية، قاهره.
۱۵. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۴ش)، **سیری در نهج البلاغه علی علیه السلام**، صدرا، تهران، چاپ ۵۸.
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۹۵ش)، **پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام**، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، (بی تا)، **اصول کافی**، مترجم و شارح: سید جواد، مصطفوی، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، بی جا.
۱۸. مسلم، ابی الحسن مسلم بن الحجاج نیشابوری، (بی تا)، **صحیح مسلم**، دار الآفاق العربیه، بیروت.
۱۹. نصر بن مزاحم، (۱۴۲۶ق)، **وقعة صفین**، محقق و مصحح: عبدالسلام، محمد هارون، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، قم، چاپ دوم.